

درد عارفانه در آثار عطار نیشابوری

دکتر نعمت‌الله علی‌پور

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده:

درد عارفانه یکی از موضوع‌های مهم در سخن عارفان است و عطار نیشابوری این موضوع را به عنوان یکی از کلمه‌های محوری در ضمن آثارش بیان کرده است. از نظر عطار، جدایی روح از جایگاه اصلی یا به عبارت دیگر هبوط آدم از بهشت، مایه و اساس این درد شده و فقط انسان از آن برخوردار است، دیگر موجودات با وجود این که از عشق تا حدودی برخوردارند، از این درد بی بهره اند. این درد اساس سیر و سلوک عرفانی و انگیزه‌ای برای عمل کردن به دانسته‌های معنوی است. به همین دلیل، عطار انسان‌ها را به شناختن این درد تشویق می‌کند و این امر را برای رسیدن به هدف‌های عالی معنوی ضرور می‌داند. در این مقاله، کوشش نویسنده بر آن است که آنچه عطار درباره‌ی ویژگی‌های این درد و کیفیت و فواید شناخت آن گفته است، به نظر خوانندگان برساند.

کلیدواژه‌ها:

درد عارفانه، اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، منطق‌الطیر، عطار نیشابوری.

مقدمه:

در ادبیات عرفانی ایران، شخصیت‌های بزرگی پدید آمده‌اند که یکی از آن‌ها عطار نیشابوری است. عطار در آثار خود سیر و سلوک عارفانه را با استفاده از تمثیل‌ها و داستان‌ها به شیوه‌ای ملموس و عینی بیان کرده است، و در این راه برای ذوق و شوق یافتن سالکان، مانند دیگر عارفان عشق را ضرور می‌داند.

نظر وی این است که سالک اگر بخواهد به مرتبه‌ی عشق الهی برسد، باید از جایگاهی که روحش قبل از آمدن به این جهان داشته است، آگاه شود و بر اثر این آگاهی انگیزه‌های در او به وجود می‌آید که نمی‌تواند آرام و قرار داشته باشد. این بی‌قراری را اصطلاحاً «درد» می‌نامد و به شکل‌های گوناگون در تمثیل‌ها و حکایات این درد را مطرح می‌کند؛ به طوری که این واژه در آثار او حکم یک واژه‌ی پرکاربرد را پیدا کرده است و به قول شفیعی کدکنی «یکی از کلمات محوری سخن عطار، کلمه‌ی "درد" است و این درد هیچ ربطی به آن چه معادل وَجَع و آلم در زبان عربی است، ندارد؛ بلکه مقصود، آمادگی روحی انسان برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی است که می‌تواند انگیزه‌ی کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد» (تعلیقات منطق الطیر: ۳۳۷). اکنون فرازهایی از سخن عطار درباره‌ی این موضوع در این جا نقل می‌شود.

بررسی واژه‌ی "درد"

درد در لغت مترادف با وَجَع، آلم، تَأَلَم، رنج تن، رنج روح و رنج دل آمده و آن عبارت از احساس نامطبوع ناشی از تحریک سخت انتها یا تنه‌ی عصب است که به مراکز شعوری مخ منتقل و درک می‌شود. این لغت مترادفات دیگری در زبان عربی دارد، از قبیل: خلج، خوب، داء، ظبظاب، قوباء، تغ، ذیه، صب، و معرب آن نیز درد است. مثلاً در عبارت عربی گویند: ما دَرْدُكَ یا فلان؟ ای ما خَطْبُكَ؟ یعنی کار و شأن و حال چیست و چه می‌کنی؟ (دهخدا، ۱۳۷۳).

تعریف درد در آثار عرفانی

"درد حالتی را گویند که از محبوب طاری شود و محبّ طاقت حمل آن ندارد."

(عراقی، ۱۳۶۴: ۴۲۷)

"زهی عشق که گفت: ما درد ابدی را اختیار کردیم و رحمت و لطف را نصیب

دیگران کردیم." (تمهیدات: ۲۲۳)

"درد حالتی مُرق را گویند که ناشی از خلوص محبّت باشد و محبّ را تحمّل آن

مقدور نباشد، اما حدوث آن موجب مزید توجّه عاشق گردد و بدرقه‌ی وصول به حریم

معشوق بود. اما از اختلاط قوی و سرّ الهی."

(مرآت عشاق: ۱۲۵)

"عطار به این نتیجه می‌رسد که درد "ملازم با بیچارگی" است و بیچارگی در این

جا مفهوم ویژه‌ی خود را دارد که عبارت است از احساس نیاز به حق و خود را و

کارهای خود را ندیده گرفتن"

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۴۲).

تعریف درد از نظر مولوی:

درد آمد بهتر از ملک جهان تا بخوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی درد از افسردگی است خواندن با درد از دل‌بردگی است

(دفترسوم، ۲۰۳-۲۰۴)

مولوی در دفتر چهارم نیز تمام دردها و رنج‌ها را به نوعی سازنده می‌داند و

می‌گوید رنج و درد باعث می‌شود که انسان به خدا پناه ببرد، در حالی که نعمت‌ها

ممکن است علّت دورشدن از خداوند شوند و نتیجه می‌گیرد که به همین دلیل، انبیا

در این جهان همیشه دچار رنج و درد بودند:

زین سبب برانبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون تر است

(دفتر چهارم، ب ۱۰۰)

معرفی شیخ فرید الدین عطار نیشابوری و آثارش

" در میان بزرگان شعر عرفانی فارسی، زندگی هیچ شاعری به اندازه‌ی زندگی عطار در ابر ابهام نهفته نمانده است... این قدر می دانیم که او در نیمه‌ی دوم قرن ششم و ربع اول قرن هفتم می‌زیسته، اهل نیشابور بوده است و چند کتاب منظوم و یک کتاب به نثر از او باقی است .

نه استادان او، نه معاصرانش و نه سلسله‌ی مشایخ او در تصوف، هیچ‌کدام به قطع روشن نیست. در آثار مسلم او تصریح به نام او که محمد است، شده و خود در مواردی از هم‌نامی خویش با رسول (ص) یاد کرده است و گفته:

از گنه رویم نگردانی سیاه حقّ هم نامی من داری نگاه

و در شعرهای خود، تخلص " عطار " و " فرید " را آورده است .

عطار خود در مقدمه‌ی مختارنامه (مجموعه‌ی رباعیات خود) که آن را در آخرین مراحل عمر خویش تدوین کرده است، از این آثار خود نام می‌برد: چون سلطنت خسرونامه در عالم ظاهر گشت و اسرار اسرارنامه منتشر شد و زبان مرغان طیورنامه ناطقه‌ی ارواح را به محل کشف رسید و سوز مصیبت مصیبت‌نامه از حدّ و غایت درگذشت و دیوان دیوان ساختن تمام داشته آمد و جواهرنامه و شرح القلب- که هر دو منظوم بودند- از سر سودا نامنظوم ماند که خرق و غسلی بدان راه یافت.

پس علاوه بر دیوان و مجموعه رباعیات (مختارنامه)، او دارای چهار منظومه بوده است که از آن‌ها با عنوان اسرارنامه و مقامات طیور (منطق الطیر) و خسرونامه (الهی‌نامه) و مصیبت‌نامه یاد می‌کند (مقدمه‌ی منطق الطیر، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۳).

جایگاه عطار در شعر فارسی

« شعر عطار از روزگار حیات او در میان ارباب سلوک و معرفت با حسن قبولی شگرف رو به رو شده است. میدان نفوذ شعرش نسل به نسل درگسترش بوده است. بعد از آشوب‌های حاصل از فتنه‌ی تاتار وقتی جامعه‌ی ایرانی به بازسازی فرهنگی

خویش کمر بسته و برخاسته است- و این کار از طریق نسخه‌های خطی موجود فارسی قابل رسیدگی است- نسخه‌های آثار عطار قرن به قرن روی در افزونی نهاده است. نه تنها آثار مسلّم و اصیل او چنین سر نوشتی دارند که آثار منحول و مجعول و منسوب به او هم در پرتو نام او به همین‌گونه در جامعه‌ی ایرانی و در میان فارسی‌زبانان جهان با حسن قبول روبه‌رو شده است. آمار قرن به قرن آثار او که در فهرست‌های کتابخانه‌های جهان امروز قابل بررسی است. این نکته را به شیوه‌ی تجربی و استدلالی ثابت می‌کند.

آوازه‌ی شعر او در روزگار حیاتش از نیشابور و خراسان گذشته و به نواحی غربی ایران رسیده بوده است.

عبد القاهر اهری، حکیم و عارف قرن هفتم و از شاگردان امام فخر رازی، در کتاب "الاقطاب القطیبه" که آن را در سال ۶۲۹ یعنی دو سال بعد از وفات عطار نوشته است، بیتی از غزل بسیار معروف عطار را پس از نقل حدیث: **مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئاً أَشْبَهُ بِهِ مِنْ آدَمَ** آورده و می‌گوید **فَلِهَذَا قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ شِعْرَاءَ:**

چو آدم را فرستادیم بیرون / جمال خویش بر صحرا نهادیم (همان: ۲۲)

درد عارفانه در آثار عطار نیشابوری

ماهیت " درد " چیست؟

در جواب سؤال بالا با توجه به آثار عطار درمی‌یابیم که درد کیمیایی است که انسان را به تکامل روحی و معنوی می‌رساند. حقیقت این درد را کسی نمی‌داند اما به شکل یک نیاز روحی در انسان متجلی می‌شود:

تنت را دل کن و دل درد گردان / کزین سان کیمیا سازند مردان

(الهی نامه ۶۱۷۹)

ولی می‌دان که عین درد آن است / که هرگز در دو عالم کس ندانست

(همان ۶۱۸۷)

عطار از زبان دیوانه ای درد را چنین تعریف می کند :
چنین گفت او که درد آن است پیوست که چون باید بریده دست را دست
و یا آن تشنه‌ی دهروزه را نیز چگونه آب باید از همه چیز
کسی را هم چنین باید خدا را شود اسرار بر وی آشکارا
عطار برای محسوس تر کردن تعریف این درد، تمثیل کودکی را می آورد که در بازار
مادرش را گم کرد و کسی از او نام مادر و نام محل سکونت می پرسید و کودک
می گفت :

محلّت می ندانم خانه هم نیز به جز مادر نمی دانم دگر چیز
من این دانم چنین درمانده بی کس که این جا مادرم می باید و بس
(همان : ۶۲۰۵:۶۲۰۶)

ویژگی ها و ارزش های این درد

این درد اگر چه بی درمان است، خود حقیقت درمان است:
در عشق اگر جان بدهی جان این است ای بی سر و سامان سر و سامان این است
گر در ره او دل تو دردی دارد آن درد ننگه دار که درمان این است
(مختارنامه، ۲۸۹)

در نظر عطار، درد باید بی درمان باشد که درد نامیده شود و گر نه "زحیر" است:
هر کجا دردی بود درمان پذیر آن نباشد درد کان باشد زحیر
جان اگر نبود مرا جانان بس است داروی من درد بی درمان بس است
(مصیبت نامه، ۳۱۱)

هر کس از این درد برخوردار باشد، مرد است و در غیر این صورت نه مرد است و
نه زن:

چند گویم هر که مرد دین بود در دلش یک ذره درد این بود
لیک چون تو مرد درد دین نه ای دین چه دانی تو که جز عنین نه ای

دین ندارد کار با عنّین بسی هیچ حاصل نیست گفتن زین بسی
(همان، ۱۷۳)

این درد رهاننده‌ی انسان از گرفتاری‌های دو جهان است و دارنده‌ی آن با اهل صفا
هم‌نشین می‌گردد:

خواهی که ز شغل دو جهان فرد شوی با اهل صفا هم‌دم و هم‌درد شوی
غایب مشو از درد دل خویش دمی مستحضر درد باش تا مرد شوی
(مختارنامه، ۲۸۹)

این درد کامل‌کننده‌ی عشق است و عشق بدون این درد حرام:

عشق بی درد نا تمام بود کز نمک دیگ را طعام بود
نمک این حدیث درد دل است عشق بی درد دل حرام بود
(دیوان، ۲۰۹)

این درد ارزشمندتر از هر دو جهان است و در دنیا و آخرت همراه انسان است و
عطار خود را به این درد در این دنیا زنده می‌داند و آرزو می‌کند که چه در بهشت یا
دوزخ، جانش مست این درد باشد:

ذره‌ای درد خدا در دل تو را بهتر از هر دو جهان حاصل تو را
خلق در هر نوع و هر راهی که مُرد چون همه جاوید آن خواهند برد
من در این پستی در این دردم مقیم تا همین دردم بود فردا ندیم
زنده زین دردم به دنیا هر نفس هم دمم در گور این درداست و بس
در قیامت مونسیم این درد باد پیشه‌ی من مجلس این درد باد
گر بهشتی باشم و گر دوزخی باد جانم مست این درد ای اخی
هر که را این درد نیست او مرد نیست نیست درمان گر تو را این درد نیست
(مصیبت نامه، ۱۲۹)

چگونه این درد به وجود آمده است ؟

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا
 وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)
 وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ
 يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ
 السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
 لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ
 وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ
 الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ
 لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ
 فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي
 هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

و (به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای
 خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و
 خون‌ها بریزند و حال آن‌که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟! خداوند فرمود:
 من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۳۰)

و خدا همه اسماء را به آدم یاد داد، آن‌گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان
 پدید آورد و فرمود: اسماء اینان را بیان کنید اگر شما در دعوی خود صادقید. (۳۱)
 گفتند: منزهی تو، ما نمی‌دانیم جز آن‌چه تو خود به ما تعلیم فرمودی، که تویی
 دانا و حکیم. (۳۲)

فرمود: ای آدم، ملائکه را به اسماء این حقایق آگاه ساز. چون آگاه ساخت، خدا
 فرمود: آیا شما را نگفتم که من بر غیب آسمان‌ها و زمین دانا و بر آن‌چه آشکار و

پنهان دارید، آگاهم؟ (۳۳)

و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه‌ی کافران گردید. (۳۴)

و گفتیم: ای آدم تو با جفت خود در بهشت جای گزین و در آن جا از هر نعمت که بخواهید فراوان برخوردار شوید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. (۳۵)

پس شیطان آن‌ها را به لغزش افکند (تا از آن درخت خوردند) و (بدین عصیان) آنان را از آن مقام بیرون آورد، و گفتیم که (از بهشت) فرود آیید که برخی از شما برخی را دشمن‌اید، و شما را در زمین تا روز مرگ قرارگاه و بهره خواهد بود. (۳۶)

پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت و خداوند توبه‌ی او را پذیرفت، زیرا خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. (۳۷)

گفتیم: همه از بهشت فرود آیید، تا آن گاه که از جانب من راهنمایی برای شما آید، آنان که پیروی او کنند، هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهند شد. (۳۸)

(سوره‌ی بقره، آیات ۳۰-۳۸)

با توجه به آیات فوق، درمی‌یابیم که به وجود آمدن این درد ریشه در آفرینش انسان دارد؛ یعنی آدم آفریده می‌شود و صاحب علم می‌گردد و آن قدر محترم است که به فرمان خداوند فرشتگان بر او سجده می‌کنند و خداوند به او می‌فرماید که تو و زوجت در بهشت آرام گیرید، اما زلت آن‌ها باعث می‌شود که مخاطب فرمان "اهبطوا" قرار گیرند. از همین جا "درد" آغاز می‌شود و به انسان اختصاص می‌یابد.

در مقاله‌ی پنجم کتاب مصیبت‌نامه، سالک فکرت به نزد حَمَلَه‌ی عرش و ملائکه می‌رود و از آنها کمک می‌خواهد و می‌گوید: شما فرشتگان آن قدر توانا هستید که عرش الهی را بر دوش می‌کشید، پس حتماً می‌توانید درد مرا درمان کنید و فرشتگان در جواب او می‌گویند که درد تو مخصوص خودت است و ما تاب و طاقت تحمل آن را

نداریم:

انس انسان را بود از ما مخواه آن چه این جا نیست زین جا وا مخواه
(مصیبت‌نامه، ۱۶۶۹-۱۶۸۳)

چرا فرشتگان نمی‌توانند حامل این درد باشند؟

بنابر حدیث مصطفی، علیه السلام که فرمود: انّ الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلّق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو أعلى من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو أدنی من البهائم، مولوی جایگاه فرشتگان را مقامی معلوم می‌داند که این مقام همیشه ثابت است:

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گره را جمله عقل و علم و جود	آن فرشته است او نداند جز سجود
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فربهی
این سوم هست آدمی زاد و بشر	نیم او ز افرشته و نیمیش خر

(مثنوی، دفتر چهارم، ب ۱۴۹۷-۱۵۰۴)

اما با وجود این که آفرینش فرشتگان به خاطر عقل محض بودن آنها از انسان‌ها برتر است، در بین انسان‌ها صاحب‌دلان برتر از فرشتگان خواهند بود:

پس فزون از جان ما جان ملک	کو منزّه شد ز حسّ مشترک
وز ملک جان خداوندان دل	باشد افزون، تو تحیر را بهل

(همان، دفتر دوم، ب ۳۳۲۸-۳۳۲۹)

عطار انسان را مستعدّ عشق می‌داند و فرشتگان را نیز تا اندازه‌ای درخور عشق می‌شمارد، اما درد را فقط و فقط شایسته‌ی آدمی به بیان می‌آورد:

عشق را دردی ببايد پرده سوز	گاه جان را پرده‌در، گه پرده دوز
ذره‌ای عشق از همه آفاق به	ذره‌ای درد از همه عشاق به

عشق مغز کاینات آمد مدام لیک نبود عشق بی دردی تمام
 قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست
 هر که را در عشق محکم شد قدم در گذشت از کفر و از اسلام هم
 (منطق الطیر، ب ۱۱۸۴-۱۱۷۶)

چگونه آدم دردمند شد؟

بنابر آیات یادشده، آدم در بهشت بود و هنوز درد را تجربه نکرده بود تا این که با وسوسه‌ی ابلیس به آن درخت ممنوع نزدیک شد و با فرمان "اهبطوا" ناچار به هیوط گردید و از این جا "درد" آغاز شد و این درد را برای فرزندان خود به ارث گذاشت:
 بود آدم را دلی از کهنه سیر از برای نو به گندم شد دلیر
 کهنه ها جمله به یک گندم فروخت هر چه بودش جمله در گندم بسوخت
 عور شد دردی ز دل سر برزدش عشق آمد حلقه ای بر در زدش
 (منطق الطیر، ب ۲۹۰۵)

در مصیبت‌نامه، عطار از قول خداوند خطاب به حضرت داوود هدف از آفرینشِ آدم را بیان می‌کند و منظور خداوند از این که به فرشتگان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، گویی همین نکته بوده است:
 ما ز آدم درد دین می خواستیم تا جهانی را بدو آراستیم
 او چو مرد درد آمد در سرشت پاگ شد از رنگ وز بوی بهشت
 لاجرم چون "اهبطوا"ش آمد خطاب پای تا سر درد آمد و اضطراب
 (مصیبت نامه، ۵۷۶۱)

عطار برای این که درد و احساس درد را به طور محسوس‌تری نشان دهد، در کتاب منطق الطیر داستان شیخ صنعان را به عنوان تمثیل می‌آورد.
 چکیده‌ی داستان چنین است که :

شیخی ۵۰ سال مجاور مکه بود و از نظر طاعات و عبادات از بالاترین درجات

برخوردار بود، چنان که گویی این شیخ حال فرشتگان را یافته و از آن درد مورد نظر عطار بی‌خبر بود. تا این که چند شب در خواب می‌بیند که به روم رفته است و در آنجا به بتی سجده می‌کند. تکرار این خواب او را وادار می‌کند که به روم برود. در این سفر چهار صد نفر پیروان او نیز با او هم سفر می‌شوند. وقتی به سرزمین روم می‌رسند، شیخ دختری زیبا را می‌بیند و عاشق او می‌شود. در این عشق پافشاری می‌کند. دختر او را وادار می‌کند که برای ثابت کردن عشق خود چهار کار انجام بدهد: خمر بنوشد، از ایمان خود دست بردارد، قرآن را بسوزاند و به بت سجده کند. شیخ چون ادعای عشق نموده و نمی‌تواند از ادعای خود بازگردد، ناچار به انجام هر چهار کار می‌شود، ضمناً شیخ بابت کابین آن دختر یک سال هم باید خوک‌بانی کند. شیخ در این مرحله درد را تجربه می‌کند و برای نجات یافتن راهی به جز راز و نیاز و طلب بخشایش ندارد که یاران او نیز با او همدردی می‌کنند و آن قدر به دعا و راز و نیاز خود به درگاه خداوند ادامه می‌دهند که با شفاعت پیغمبر دعای آنها مستجاب می‌شود و شیخ از این ورطه نجات می‌یابد. در پایان، دختر ترسا عاشق شیخ می‌شود و چون شیخ ایمان را بر او عرضه می‌کند، دختر جان به جان آفرین تسلیم می‌نماید.

باز خواست بی‌دردان

عطار در مقاله‌ی ششم اسرارنامه، درباره‌ی رفتن از این دنیا سخن می‌گوید و تذکر می‌دهد که در آن وقت حال تو از دو بیرون نیست:

وگر پالوده ای آسوده گردی	اگر آلوده ای پالوده گردی
کنندت در نهاد خود گرفتار	چو تو آلوده باشی و گنه‌کار
فشانان دست بخرامی به درگاه	وگر پالوده دل باشی تو در راه
بهشت و دوزخت هم راه با توست	فراز عرش و شیب چاه با توست

(اسرار نامه، ص ۱۳۷)

و چون اعتقاد دارد که درد دین باعث عمل کردن به علم می‌شود، خطاب به کسانی که ادعای علم دارند ولی بدان عمل نمی‌کنند، می‌گوید: تو که هنوز در ابتدای کار و گرفتار کام‌جویی هستی، چگونه ادعای معرفت می‌کنی. نشانه‌ی معرفت، آن است که چیزی به جز دلدار در خاطر تو نباشد:

اگر هرگز بگیری درد اینست شود علم یقین عین یقینت
 به درد آید در این ره هر که مرد است که کاوین عروس خلد درد است
 چو علمت هست در علمت عمل کن پس از علم و عمل اسرار حل کن
 (اسرارنامه، ص ۱۴۲)

تشویق به شناخت درد

مقاله‌ی ششم الهی‌نامه درباره‌ی پسر دوم خلیفه است که وی طالب علم جادوگری بود و به پدر می‌گفت:

گر از بهر هوای خویش من نیز کنم از سحر حاصل اندکی چیز
 چو در آخر بود توبه از آنم ندارد ای پدر چندان زیانم
 پدر در جواب او می‌گوید: هاروت و ماروت که خود استاد این فن بوده‌اند، پس از هزاران سال نتوانسته‌اند مشکل خود را حل کنند:

چو استاد این چنین باشد پریشان که خواهد کرد شاگردی ایشان؟
 (اسرارنامه، ۱۷۷۶)

و بعد از نصایح فراوان به او می‌گوید:
 گرفته درد دین اهل خرد را میان جادویی خواهی تو خود را
 همه اجزای عالم عین دردند سرافشانان میدان نبردند
 تو یک دم درد دین داری؟ نداری به جز سودای بی کاری نداری
 اگر یک ذره درد دین بدانی بمیری ز آرزوی زندگانی
 ولیکن بر جگر ناخورده تیغی نه هرگز درد دانی نه دریغی
 (همان: ۱۸۰۰ یا ۱۸۰)

سپس، برای آگاهی بیشتر حکایت محمود را بیان می‌کند که از ویرانه‌ای می‌گذشت و دیوانه‌ای در آن جا بود. وقتی محمود به نزد او رسید، دیوانه هیچ التفاتی به محمود ننمود و به درد خود سرگرم بود. محمود گفت: مثل این که خیلی غمگین هستی، موضوع چیست؟ دیوانه گفت:

گرت هم زین نمد بودی کلاهی	تو را بودی بدین اندوه راهی
ولیکن در میان پادشایی	چه دانی سختی و درد جدایی
توهم این دم نه ای از خویش آگاه	ولی آن دم که بر گیرندت از راه
به هر یک یک نفس روشن بدانی	که مرده بوده ای در زندگانی
و به دنبال این حکایت، برای محسوس شدن مطلب تمثیل زیر را بیان می‌کند:	
درختی سبز را ببرید مردی	بر او بگذشت ناگه اهل دردی
چنین گفت او که این شاخ برومند	که ببریدند از و این لحظه پیوند
از آن تر است و تازه بر سر راه	که این دم زین بریدن نیست آگاه
هنوزش نیست آگاهی ر آزار	شود یک هفته ای دیگر خبر دار

(الهی نامه: ۲۱۰۰-۲۱۱۵)

بیشترین دغدغه‌ی خاطر عطار این است که مردم از درد جدایی خود آگاه نیستند و همه‌ی تلاش او این است که انسان‌ها را از این غفلت بیرون آورد و به آنان بفهماند که اگر دردی احساس نمی‌کنید، نه این که دردی وجود ندارد، بلکه شما در حال بی‌خبری به سر می‌برید و خود را به بی‌دردی زده اید. بخواهید یا نخواهید با این درد آفریده شده‌اید. اگر این درد را احساس کنید و در طلب درمان آن باشید، زندگی حقیقی را خواهید یافت و گرنه با بی‌دردی زندگی کردن در حقیقت زندگی نیست، بلکه مردگی است.

رابطه‌ی درد با پیر

«در مورد اهمّیت پیر و ولی صوفیه به آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی یونس «الا انّ اولیاء الله لا

خوفٌ علیهم ولا هم یحزنون» و احادیثی که در باره‌ی اولیاء الله و ارج آنان در پیشگاه خداوند آمده است، نظر دارند و تکیه می‌کنند و از جمله‌ی آنان حدیثی منقول از حضرت صادق (ع) است که فرمود قال رسول الله: قال الله تعالی: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي». (رجایی بخارایی، ۱۳۷۳: ۹۱)

عطار در جای جای آثار خود اشاراتی به پیر و لزوم یافتن او دارد؛ از جمله در مصیبت نامه وجود پیر را از ضروریات عالم می‌داند و او را قطب جهان هستی معرفی می‌کند می‌گوید که جهان هستی بدون قطب نمی‌تواند دوام بیاورد. شناختن او را نیز از وظایف مهم انسان به حساب می‌آورد و چنین می‌گوید که وجود او چون کبریت احمر و دیریاب است و اگر کسی از درد عارفانه برخوردار باشد، او را پیدا خواهد کرد:

گر تو گویی نیست پیری آشکار	تو طلب کن در هزار اندر هزار
زان که گر پیری نماند در جهان	نه زمین بر جای ماند نه زمان
پیر هم هست این زمان پنهان شده	ننگ خُلقان دیده، در خُلقان شده
کی جهان بی قطب باشد پایدار	آسیا از قطب باشد بی قرار
ور نماند در جهان قطب جهان	کی تواند گشت بی قطب آسمان
گر تو را دردی است پیر آید پدید	قفل دردت را پدید آید کلید
پاک‌بازان را که سلطان می‌کنند	از برای درد درمان می‌کنند
چون نداری درد، درمان کی رسد؟	چون نه ای بنده تو، فرمان کی رسد؟
تا ز درد خود نگردی سوخته	کی کند آتش تو را افروخته؟
درد پیش آری تو درمان باشدت	جان دهی او امید جانان باشدت

(مصیبت نامه، ب ۱۰۲۷-۱۰۴۱)

نتیجه

در دایره‌ی هستی، همه‌ی موجودات در حال سیر و حرکت به سوی مقصدی

متعالی می‌باشند و آنچه باعث این سیر و حرکت می‌شود، در سخن عارفان عشق نامیده می‌شود، و بدین ترتیب همه‌ی موجودات به نوعی از عشق برخوردارند و حرکت آنان به منزله‌ی تسبیح و سپاسگزاری آنان است:

نبات و معدن و حیوان و افلاک	میان باد و آب و آتش و خاک
همه در عشق می‌گردند از حال	چه در وقت و چه در ماه و چه در سال
کمال ذره ذره ذکر و تسبیح	که عارف بشنود یک یک به تصریح

(اسرار نامه: ۶۰۱-۶۰۳)

انسان نیز بنا بر قاعده‌ی کلی در دایره‌ی جهان هستی قرار دارد و سیر و سلوک از ضروریات اوست. اما از آن جایی که مقام و مرتبه و امکانات وجودی او از همه‌ی موجودات برتر است، وظیفه‌ی سنگین‌تری نسبت به همه‌ی موجودات بر عهده دارد و لازم است که با قدرت و سرعت بیشتری این سیر و سلوک را تا بالا ترین درجات به انجام برساند. آنچه باعث ایجاد چنان قدرت شگرفی که لازمه‌ی این کار است، می‌شود در سخن عطار با عنوان «درد» مطرح شده است و عطار این موضوع را برای انسان از هر چیزی مهم‌تر می‌داند؛ چنان که می‌گوید:

ذره ای عشق از همه آفاق به ذره ای درد از همه عشاق به

موضوع مهم دیگر در مورد انسان این است که چون انسان صاحب اختیار است و قدرت انتخاب دارد، برای درک و شناخت درد عارفانه باید تلاش کند و از خداوند نیز بخواهد تا صاحب درد شود؛ چون در نظر عطار بی‌دردی خود عیب بزرگی است. عطار در جای جای آثارش سعی دارد که انسان‌ها را از خواب غفلت بیدار کند و به آن‌ها بگوید اگر شما دردی احساس نمی‌کنید نه این که دردی وجود ندارد بلکه هنوز بیدار نشده‌اید:

اگر یک ذره درد دین بدانی بمیری ز آرزوی زندگانی

خلاصه‌ی کلام این که عطار موفقیت نهایی در امور معنوی را منوط به عشق و عشق را نیز وابسته به درد می‌داند و از مخاطبان خود می‌خواهد که خواهان درد باشند:

از درخت عشق برخوردار نیست	هر که او خواهان درد کار نیست
درد خواه و درد خواه و درد خواه	گر تو هستی اهل عشق و مرد راه

(مصیبت نامه، ب ۵۳۵۱-۵۳۵۲)

Archive of SID

کتاب نامه:

قرآن کریم.

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۱. لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.

رجایی بخارایی، احمد علی. ۱۳۷۳. فرهنگ اشعار حافظ. تهران: انتشارات علمی.

شمیسا، سیروس. ۱۳۶۶. فرهنگ تلمیحات. تهران: انتشارات فردوس.

عراقی، فخر الدین. ۱۳۶۶. دیوان عراقی. تهران: انتشارات جاویدان.

عطار، فرید الدین. ۱۳۸۶. مختارنامه تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:

انتشارات سخن.

_____ ۱۳۸۶. مصیبت‌نامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:

انتشارات سخن.

_____ ۱۳۸۷. الهی‌نامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:

انتشارات سخن.

_____ ۱۳۸۷. منطق الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:

انتشارات سخن.

_____ ۱۳۸۸. اسرارنامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:

انتشارات سخن.

_____ ۱۳۸۸. دیوان غزلیات. به کوشش عبدالله اکبری‌ان‌راد. تهران:

انتشارات الهام.

عین القضاة، عبدالله بن محمد. بی‌تا، تمهیدات. تهران: انتشارات منوچهری.

مرآت عشاق. ۱۳۸۸. مؤلف ناشناخته. تصحیح مرضیه سلیمانی. تهران: انتشارات

علمی فرهنگی.

مولوی، جلال الدین. ۱۳۸۷. مثنوی معنوی، شرح کریم زمانی. تهران: انتشارات

اطلاعات.